

آیا «ادامه وضعیت کنونی» ممکن است؟

نگاهی به یک آلترناتیو پرتفردار در پاسخ مسئله ملی در ایران،

علی رضا اردبیلی

ارتباط پروژه دموکراسی و مسئله حقوق ملیتها در ایران

آیا «ادامه وضعیت کنونی» ممکن است؟ جواب این سؤال حداقل به یکی از دلایلی بیشماری که وجود دارد، اهمیت فوق‌العاده پیدا می‌کند و آن اینکه: این آلترناتیو، در درون حاکمیت کنونی و بیرون از آن طرفداران بیشماری دارد.

شاید چون این آلترناتیو تاکنون در جایی بصورت جزئی از برنامه حزبی یا پلاتفورم سیاسی عرضه نشده است، در نگاه اول ناآشنا بنماید. اما با نگاهی دقیق‌تر روزمرگی و گستردگی آن عیان خواهد شد:

در واقع تمامی نیروهایی که برنامه روشنی برای حل مسئله ملیتهای محکوم در ایران ندارند، متعلق به طیف طرفداران این آلترناتیو یعنی «ادامه وضعیت فعلی» هستند. تمامی نیروهایی که در مقابل سؤال و در مقام ادعاهای بی‌پشتوانه، حقانیت ملل غیرفارس تحت ستم در ایران را قبول دارند اما حل آن را به انقلاب مهدی یا سررسیدهای مشابهی حواله

می‌کنند، نیز جزء این طیف‌اند. رویهمرفته در قبال مسئله ملی در ایران ۳ موضع عمده قابل مشاهدی است:

۱- طرفداران مبارزه حادتر برای یک زبانی‌یک فرهنگی کردن ایران. نیروهای افراطی‌راست، حاملان برداشتهای قرن نوزدهمی از مقوله نژاد، بخشی از نیروهای سابق مذهبی وچپ که در بازنگری مکاتب فکری قبلی‌شان به تعریف نژادشناسانه از ایرانیت رسیده‌اند، جزو این گروه‌اند.

۲- نیروهایی که فعالانه برای رسیدن بی یک جامعه شهروندی به معنی برخوردار شدن همه‌آحاد جامعه از حقوق مساوی فرهنگی مبارزه می‌کنند.

۳- تمامی نیروهای دیگر را باید با یا بدون رضایت خودشان در طیف سوم قرار داد و روشن است که این گروه هم سیاست حاکم کنونی در ایران و هم خط حاکم بر اکثریت مطلق نیروهای سیاسی درون و بیرون از حاکمیت ایران را دربر می‌گیرد.

مسئله انگیزه و استدلال تمامی این نیروهای مختلف باهم متفاوت است. مثلاً تصور ساده‌نگرانه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه در میان مدت می‌توان از طریق فارسیزه کردن نسلهای جدید مردم غیرفارس و نابودی تام زبانهای غیرفارسی به یک ایران جدید یک زبانه دست‌یافت. البته در دنیای کنونی ما مرگ زبانها یک امر قانونمند است. اما بعنوان مثال مرگ زبانی که از سوی ۳۰ میلیون نفر در ایران در همسایگی صدها میلیون همزبان دیگر در مجاورت مرزهای کشور، یک امر غیرممکن است. نظریات علمی مبتنی بر تحقیقات زبانشناسانه مرزمرگ و زندگی زبانها را ۱۰۰ هزار متکلم تعیین کرده‌اند. از سوی دیگر ایران در هیچ دوره از تاریخ شناخته شده‌اش کشوری یکزبانه و هموژن نبوده است و معلوم نیست که چنین ایرانی‌برکدام تجربه تاریخی می‌تواند متکی شود. با این حساب احتمال مرگ زبانهای محکوم در ایران چیزی است در حد تصادف ستاره دنباله‌دار هالی با کره زمین و حوادث میمون و نامیمونی از این قبیل.

برای رسیدن به جواب سوآلی که در تیتراژ این صحبت طرح شد می‌توان از چند منظر به مسئله‌نگاه کرد. من چند مورد زیر را انتخاب کرده‌ام:

مسئله هویت شهروندان غیر فارس ایران

نیاز مبرم جامعه ایران به شهروندان فعال

مسئله هویت شهروندان غیر فارس ایران

هویت مذهبی و هویت زبانی هر دو ریشه‌ای تاریخی دارند اما هویت مذهبی در جوامع کهن بر هویت زبانی و هر مؤلفه هویتی دیگر برتری داشت. با کم‌رنگ شدن این عامل هویتی، زبان عرصه عمل بیشتری می‌یابد. بدینسان زبان بعنوان یک مؤلفه هویتی نیرومند پدیده‌ای مدرن است و از اینجهت در کنار مسائلی چون آزادی بیان، پلورالیسم سیاسی، برابری طلبی زنان و غیره قرار می‌گیرد.

تمامی شواهد موجود دلالت بر آن دارند که در ایران کنونی هویت زبانی هم برای ملت فارس و هم برای تک‌تک ۵ اقلیت موجود امروز از چنان اهمیتی برخوردار است که با هیچ دوره از تاریخ گذشته قابل مقایسه نیست. ریشه‌های این افزایش اهمیت به اندازه خود این افزایش برای بحث حاضر حاوی اهمیت نیستند. بیگمان کاهش اهمیت مذهب در جامعه بطور کلی از زمینه‌های مهم پررنگ شدن تعریف زبانی از هویت بوده است.

بلحاظ جهانی تجدید تعریف مرزهای ملی گذشته و تولد هویت‌های ملی جدید در شرق و غرب اروپا و گستردگی این تحولات تا مرزهای ایران از عوامل تأثیرگذار بر پررنگ شدن هویت‌های ملی در درون ایران بوده است. تولد جمهوریهای مستقل ترکمنستان و آذربایجان در شمال و منطقه نیمه مستقل کردستان عراق در غرب ایران در واقع با جهانی‌ترین تحولات پایان قرن بیستم در ارتباط مستقیم بودند. تا آن زمان بسیاری تصور می‌کردند که از ترکیب ۷۰ساله سوسیالیستی ۱۰۰ ملت اسیر روسها، انسان جدیدی با هویت شوروی پدید آمده است. وقتی که پرده افتاد معلوم شد که این ۱۰۰ هویت در

تمامی این دوران ۷۰ ساله وجود داشته‌اند و حتی در مجمع‌الجزایر گولاک نیز حضور و استقلال خود را حفظ کرده‌اند.

دور نگهداشتن مردم کرد عراق از تیررس صدام در واقع آغاز دوران پس از جنگ سرد بود. در این دوران اصل تملک جان، مال و حیثیت اقلیتهای ملی و مذهبی از سوی دولتهای مرکزی، دیگر مقدس نیست.

اتفاقاً در این دوران زیر و رو شدن، ایرانیها علاوه بر تمامی کانالهای مدرن اطلاعاتی، دسترسی نسبتاً دست اولی به اخبار و احوال مردم جهان نیز یافته‌اند. حضور ۳ ملیون نفری ایرانیان در چهار گوشه جهان، تجربیات جهانی را بنوعی ایرانی و با ایرانیان آشنا می‌کند. امروز تقریباً هر ایرانی ساکن ایران امکان دریافت خبر از حال و روز مردم جهان از طریق بستگان و آشنایان مقیم خارج از کشور را داراست. هرکسی در ایران امروز از امکاناتی که در کشورهای میزبان برای حفظ فرهنگ و زبان ایرانیان فارس و غیرفارس در اختیار هموطنانشان در خارج از کشور موجود است، مطلعند. یک کودک تبریزی در هلسینکی و استکهلم و تورنتو، از حقوقی برخوردار است که در تبریز از آن محروم است یا یک مادر کرد در کپنهاک و برلین هنگام مراجعه به پزشک از خدمات رایگان مترجمی استفاده می‌کند اما در پایتخت کشور خود باید خود را در ناتوانی از توضیح درد خود، مقصر بداند. این گونه اطلاع دست اول از اوضاع جهان، به سرعت در جامعه پراکنده می‌شوند و انتظارات عدالت طلبانه و خودآگاهی درجه بالاتری در میان ملل مظلوم را سبب می‌شود.

هموطنان عرب ما از کانالهای فراوان عربی هرروز به چشم خود می‌بینند که اعراب شهروند «رژیم صهیونیست»، اشغالگر قدس، غاصب و غیره اسرائیل از حقوقی غیرقابل مقایسه با اعراب دچار شده به رأفت و عطوفت دولت اسلامی جمهوری اسلامی برخوردارند. یا هموطنان اهل تسنن ما سخن طعنه آمیز گلبدین حکمت یار صدراعظم وقت افغانستان در سالهای اقتدارش را بیاد دارند که در پاسخ مقامات جمهوری اسلامی گفت:

«شیعیان افغانستان همانقدر در قدرت شریک خواهند شد که سنی‌ها در ایران!» (ص ۱۲۲، ۳۳۸ تریبون ۶)

نکته دیگر تشدید بیعدالتیهای دولت مرکزی در توجه به مناطق غیرفارس نشین است که هرچند یک پدیده سابقه‌دار است، اما با کم شدن کنترل دولتی بر اظهارات نمایندگان مسئولین محلی و مطبوعات، به شکل عریانتری طرح می‌شوند. چندسال پیش نتایج کنفرانس توسعه استان آذربایجان شرقی موجب هیجان‌ناز زیادی در مطبوعات و دانشگاه‌های آذربایجان شد. طبق آمارهای مختلفی که در جلسات سمینار مزبور ارائه شده بود، در فاصله سالهای ۱۳۵۶ الی ۱۳۶۴، آذربایجان شرقی از مقام دومین استان صنعتی کشور به مقام هفدهم به عقب رانده شده است. یعنی در همان سالهایی که جانفشانیه‌های افسانه‌ای لشگر عاشورای آذربایجان، آزادی خرمشهر را عملی کرد و سرنوشت جنگ را تغییر داد، دولت مرکزی سرگرم آبادانی مناطق کویری و ویرانی آذربایجان بوده است.

مورد دیگر خاطره جنبش عظیم آذربایجان علیه اصل ولایت فقیه در قانون اساسی و خواست تقسیم قدرت بین ایالت‌های مختلف و مرکز در سال ۱۳۵۸ است. امروز در حالی که بحث بر سر ولایت مطلقه فقیه در تمامی سطوح کشور جریان دارد، حقانیت و اهمیت جنبش سال ۱۳۵۸ آذربایجان به رهبری حزب خلق مسلمان آشکارتر از هر زمان دیگری است. بی‌توجهی منتقدان و مخالفان امروزی ولایت فقیه در مورد عکس‌العمل بموقع آذربایجان و سرکوب‌خونین آن سوالات زیادی را در میان مردم آذربایجان دامن می‌زند. تو گویی برخی از آقایان و محافل حاکم در مرکز صرفنظر از مواضع و تحولات سیاسی چشم دیدن این بخش از ایران را ندارند.

مجموعه مسائلی که در اینجا به ذکر نمونه‌های پراکنده آنها اکتفا شد، باعث شده‌اند که خودآگاهی در مورد هویت ملی در نزد تک تک اقلیتهای ملی در ایران افزایش فوق‌العاده‌ای بیابد.

نیاز مبرم جامعه ایران به شهروندان فعال

در این بخش هدف من نشان دادن این نکته است که یک جامعه شهروندی مدرن نسبت به اجتماعات سنتی عضو جامعه تنها دارای حقوق بیشتری نیست، بلکه مسئولیتهای بمراتب پیچیدهتری نیز بر عهده دارد. از این رهگذر من می‌خواهم نتیجه بگیرم که تنها یک شهروند برخوردار از استقلال شخصیت فردی و هویت جمعی می‌تواند از عهده پاسخگویی به لیست بلندبالای وظایف خود برآید.

لیست بلایای زمینی که جامعه ایران امروز با آنها دست به گریبان است، طولانی و غم‌انگیز است. متأسفانه این گرفتاریها منحصر به پایمال شدن آزادیهای فردی و اجتماعی نیست. اعتیاد، فساد اخلاقی، فقر، فساد دولتی، انفجار شهرهای بزرگ، ناچیز بودن بودجه و وقتی که اهالی صرف امورات فرهنگی می‌کنند، و جمعیت کشور و غیره همه در مقیاس‌های باورناکردنی. اگر نخواهیم خودفریبی و عوامفریبی کنیم، امکانات مالی کنونی کشور حتی با بهترین سیستم توزیع ثروت و سالم‌ترین سیستم دیوانسالاری دولتی، کفاف حل این بدبختی‌های ملی را نخواهد کرد.

در اینجا من تنهاگاهی به مسئولیتهای بزرگ تک‌تک شهروندان در بهبود اوضاع اقتصادی می‌اندازم و امیدوارم که در زمینه مسئولیتهایی که در امر دفاع از آزادیهای سیاسی و عدالت‌گستری اجتماعی متوجه هر شهروندی است، مسئله بخودی خود روشن باشد.

رسیدن به درجه قابل قبولی از عدالت اجتماعی در کشورهای فقیر نیز دور از تمامی تجربیات تاکنونی بشر است. تنها در یک کشور ثروتمند است که توزیع کم و بیش عادلانه ثروت و رفاه (نه فقر) می‌تواند جامعه واقعت بیپوشد.

اقتصاد مبتنی بر فروش صرف مواد اولیه تاکنون معجزات چندانی در جهان معاصر ببار نیاورده است. برای بهروزی مردم علاوه بر اصلاح سیستم بشدت ناعادلانه توزیع ثروت، باید سیستمی کارآ برای تولید ثروت بیشتر نیز داشت. امروز در ایران مثل تمامی دهه‌های تاریخ معاصر ایران شرکت در واسطه‌گری، سوء استفاده از بیت‌المال یا همان

ثروت عمومی دولتی، سلف خری، احتکار، نزولخواری و راههای مشابه، مطمئن‌ترین انواع سرمایه‌گذاری هستند، در عوض مبادرت به هرگونه سازماندهی تولید کالا و خدمات قابل عرضه در داخل و خارج یا سرمایه‌گذاری در این قبیل پروژه‌ها در اکثر موارد با شکست اقتصادی مواجه می‌شوند. پر واضح است که بجای فروش ذخایر محدود زیرزمینی باید به دگرگونی در ساختار سیاسی و اقتصادی برای تولید ثروت و در نتیجه رفاه همگانی پرداخت. در کشور مامعمول است که سیستم توزیع ناعادلانه به حق بیاد انتقاد بگیریم، بدون اینکه مطرح کنیم که آیا کل ثروت تولید شده در جامعه در صورت اصلاح سیستم توزیع، قادر به حل مشکلات جامعه خواهد بود یا نه.

از سوی دیگر در مسئله جامعه شهروندی که با الفاظ و القاب مختلف از سو مورد مدح و ثناست، یک وجه قضیه معمولاً در سایه می‌ماند. در این بحث‌ها سهم دولت به درستی مورد اشاره قرار می‌گیرد و گفته می‌شود که دولت در یک ساختار مبتنی بر حقوق شهروندی باید چنین و چنان باشد. اما از سجایایی که شهروند این جامعه باید برخوردار باشد کمتر سخن‌بمیان می‌آید. آیا هر مردمی با هر کیفیت و خصوصیتی می‌تواند دولت حقوقی داشته باشد؟ آیا در جامعه‌ای که دولت ۹۰ درصد بودجه خود را از طریق صدور نفت بدست می‌آورد و کل جامعه از طریق ارتزاق مستقیم و غیر مستقیم از این حساب سرپاست، می‌توان رعیت نبود و شهروند بود؟ آیا دولتی که با فروش ثروتهای زیرزمینی متعلق به مردم، ولی نعمت می‌شود، می‌تواند شهروند تربیت کند و «رعیت پرور» نباشد؟ آیا مردمی که بخاطر تأمین بودجه دولتی از مالیاتهای پرداختی خود، خود را ولی نعمت دولت حاکم می‌دانند به درجه «رعیت» تنزل مرتبه یابد؟ آیا زمینه مادی فعال مایشائی دولتهای توتالیتیر، کنترل انحصاری آنها بر منابع ثروت جامعه نیست؟

امروز در ایران تقریباً تمامی ابتکارات بخش خصوصی در سازماندهی تولید کالا و خدمات باورشکستگی توأم می‌شود و در عوض هرگونه شرکت در سوداگری، نزولخواری، رشوه‌خواری، پیمانکاری با پشتیبانی مؤثر دولتمردان و فعالیتهای غیر تولیدی و انگل‌گونه‌دیگر با سوددهی تضمین شده مواجه است. پرسنل شاغل در دیوانسالاری دولتی ایران قابل مقایسه با هیچ نمونه مشابه جهانی نیست.

در ایران امروز تقریباً هیچ کالای عمده صنعتی یا کشاورزی به بهای قابل رقابت با نرخهای جهانی تولید نمی‌شود. لذا تولیدات صنعتی و کشاورزی برای سرپا ایستادن به چند شرط مهم نیازمندند:

- ۱- سیاست مؤثر حمایت گمرکی دولتی یا ممنوعیت ورود کالاهای مشابه خارجی
- ۲- برخورداری از حمایت‌های مالی مستقیم دولتی چون ارز ارزانتر از نرخ بازار آزاد و دیگر سوبسیدهای دولتی.

این حقایق تأسف‌آور جامعه ما بدان معنی هستند که هر فعالیتی برای به چنگ زدن سهم کوچک یا بزرگی از ارزشهای نفتی مطمئن‌ترین راه موفقیت اقتصادی است و راه وارد شدن در اقتصاد پیچیده جهانی بر روی تولیدکنندگان ایرانی بسته است.

نگاهی به باصطلاح صنعت فرش ایران هم که مهمترین کالادی صادراتی غیرنفتی است، غم‌انگیز است. این تولید صرفاً در شرایط تولید متکی بر سیستم برده‌داری متکی بر کار اطفال زیر ۱۶ سال قدرت رقابت در بازارهای جهانی را دارد. هرگونه برسمیت شناختن حقوق انسانی این کودکان بر اساس کنوانسیونهای بین‌المللی حقوق کودکان، از جمله حق تحصیل یا قائل شدن حداقلی از دستمزد قابل قبول این رشته تولید را یکسره از بین خواهد برد. یعنی آنجایی هم که می‌توانیم باصطلاح وارد بازار جهانی شویم در واقع داریم آینده و هستی کودکانمان را به نرخ ارزان قابل رقابت، به زیر کفشهای مردم خوشبخت کشورهای مرفه دنیا فرس می‌کنیم.

از میان بلایای اجتماعی بسیار بعنوان مثال به مشکل اعتیاد توجه کنید که با آمار ۶ میلیونی و افزایش سالانه ۱۰ درصد یعنی ۶۰۰ هزار نفر، دولت امکان مداوای چند هزار نفر در سال را ندارد. یا مسئله بیکاری که دولت برای تثبیت آن در سطح کنونی باید سالانه ۲۱۰ هزار شغل جدید و برای بهبود هر درصد آن باید ۴۰۰ هزار شغل جدید ایجاد کند. چنین معجزاتی تاکنون کمتر در تاریخ رخ داده است.

در اینجا ما با گرهگاهی روبرو هستیم که محل تلاقی مسائل بسیاری در جامعه ماست:

۱- بحرانهای عظیم اقتصادی و فجایع اجتماعی در ایران امروز بحدی است که هیچ دولتی در جهان بدون حمایت فعال شهروندانی خودآگاه به رسالتی بزرگ، از عهده حل آن برنخواهد آمد.

۲- برقراری عدالت در سیستم توزیع ثروت جامعه بدون افزایش جدی در تولید ثروت‌های جدید و بیشتر، اقدامی ناکافی برای حل معضلات کنونی و ایجاد رفاه عمومی در سطح مطلوب است.

۳- در اقتصاد مبتنی بر فروش مواد خام، دولت از طریق تملک انحصاری بر ثروت‌های حاصل از این راه، خود را در مقام ولی نعمت اهالی می‌یابد و اهالی با درک واقعیت احتیاجشان به سخاوت سیستم حاکم، امکان تبدیل شدن به شهروند نمی‌یابند.

چاره هر سه مشکل فوق در رسیدن به جامعه‌ای است اهالی آن بجای چشم دوختن به کیسه سخاوت دولتی در سیستم تولید کالا و خدمات درگیر شوند و از طریق پرداخت مالیات خود را به ولی نعمت دولت ارتقاء مقام دهند.

اما چه کسی می‌تواند هم ابتکار در تولید خدمات و کالا داشته باشد و هم از این راه خود را تصمیم‌گیرنده و منشأ قدرت دولتی در جامعه بداند. چه کسی می‌تواند لباس تاریخی رعیت بودن را از تن کنده و به جامعه والای شهروندی درآید؟

مسئله هر فردی و آحاد هر ملتی شایسته این جامعه است. اما آیا کسی که فرهنگ خود در مملکت خود را رسماً محکوم به نابودی می‌بیند، میتواند شهروند هم باشد؟ آیا کسی که کینه و تمسخر رسانه‌های دولتی علیه فرهنگ خود را در هر روز از ۳۶۵ روز سال

حس می‌کند، می‌تواند خود را در حل هر معضل اجتماعی مسئول حس کند و بالاتر از همه خود را به مقام ولی نعمت دولت حاکم تصور کند؟

در این رابطه است که بایستی بعنوان یک اقدام اولیه، تمامی شهروندان ایرانی صرفنظر از تعلقات فرهنگی، جنسی، طبقاتی و سیاسی در برابر قانون برابر شناخته شوند.

البته من از وجود بندهایی در قانون اساسی فعلی و گذشته در این باب و بندهای مشابه در برنامه‌های جریان‌ات سیاسی اطلاع دارم. ایراد این بندها نقض قانونی آنها از سوی قوانین، مصوبات و استثنای متعدد دیگر و کردار غیرقانونی دولتهاست.

خلاصه مطلب در چند سطر:

نیاز جامعه ایران به شرکت فعال شهروندان در دفاع هر روزه از دموکراسی، تولید ثروت و حل معضلات اجتماعی مبرمتر از هر زمان دیگری است. مردمانی که زبان و هویت‌شان را بطور کلی در معرض پروژه یکسان‌سازی دولتی می‌بینند، هرچقدر هم که بخواهند نمی‌توانند به چنین شهروندان مدرنی تبدیل شوند. در شرایط افزایش فزاینده حساسیت تمامی گروه‌های ملی ایرانی (شامل ملت فارس) به هویت زبانی و فرهنگی‌شان نمی‌توان هم مهمترین بخش هستی خود یعنی هستی معنوی خویش را آماج تهاجمات و نامهربانی دولت حاکم یافت وهم برای به عهده گرفتن سهمی از بار گران مشکلات اقتصادی و اجتماعی شانه به زیر این بار داد. هیچ عضوی از جامعه که زبان، مذهب و دیگر اجزاء فرهنگ آن از سوی سیستم حاکم برسمیت شناخته نشود، جز رعیت چیز دیگری نیست و نمی‌تواند در حوزه اقتصاد و سیاست وارد شده و ابتکار حل مشکلات موجود را برعهده گیرد. چنان‌که رعایی چشم به کیسه دلارهای نفتی خواهند داشت تا از سر کرم و بزرگواری گشوده شده و مرهم هزار و یک دردبیدرمان جامعه بشود. قدرت ابتکار این رعایا نمی‌تواند از حد سرپا نگاهداشتن سنتهای عرفی و مذهبی فراتر رود و ایجاد هر درمانگاه و هر تعاونی تولید روستایی را جزو معجزات دولتی بحساب خواهد آورد. نتیجه آن

خواهد که محصول ۷۰ میلیون اهالی و سالانه میلیارد دلار حاصل از فروش نفت خام، ۴ میلیون پناهنده به خارج و ۶ میلیون معتاد باشد.

لذا دامهٔ وضعیت کنونی بهیچوجه ممکن نیست و برای فردای کشورمان باید فکر انسانی جدیدی براساس احترام متقابل ملل ساکن ایران پرورش داد.